

زمینه‌های پیدایش و رشد افراطی‌گری در آسیای مرکزی: مطالعه موردی داعش

محمد رضا مجیدی^۱، یوسف باقری^۲

تاریخ دریافت: ۲۳. ۰۵. ۱۳۹۶

تاریخ پذیرش: ۰۳. ۰۲. ۱۳۹۷

چکیده

یکی از جریان‌های تکفیری که طی سال‌های اخیر موجبات خشونت و افراطی‌گری را در منطقه غرب آسیا فراهم آورده، جریانی موسوم به «داعش» است. این جریان بنا به دلایلی نظیر فقدان دموکراسی و حقوق شهروندی، تحجر و واپس‌گرایی بروز یافت و با حمایت‌های مالی - لجستیکی برخی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای توانست قریب به نیم دهه به حیات خود تداوم بخشد و چالشی اساسی را فراروی دولت‌های این منطقه قرار دهد. داعش همچنین با توجه به ماهیت، اهداف و دورنمایی که برای خود متصور است، تهدیدی بالقوه برای کشورهای آسیای مرکزی است. این پژوهش با کاربست نظریه «مواجهه با مدرنیته» و نیز نظریه «دولت ورشکسته» درصدد بررسی موارد امکان و امتناع حضور داعش در آسیای مرکزی است. نویسندگان مقاله برآنند که به دلیل تأثیرپذیری بخشی از جریان اسلام‌گرایی در آسیای مرکزی از اندیشه‌های افراطی موجود در غرب آسیا و تضادی که این نوع اندیشه با انگاره‌های مدرنیته دارد، زمینه برای حضور داعش در آسیای مرکزی فراهم است؛ به‌ویژه پس از آن‌که داعش از سوریه و عراق رخت بر بسته و در جستجوی فضایی جدید برای ادامه حیات خود است. با این حال، وجود دولت‌های اقتدارگرا و نسبتاً باثبات در آسیای مرکزی، حضور داعش را در این منطقه با محدودیت‌هایی روبه‌رو ساخته است. روش تحقیق در این مقاله، توصیفی-تحلیلی و ابزار گردآوری داده‌ها کتابخانه‌ای و استفاده از داده‌های اینترنتی است.

واژه‌های کلیدی: داعش، غرب آسیا، آسیای مرکزی، افراطی‌گری، تکفیر، مدرنیته، دولت ورشکسته

۱. دانشیار و عضو هیأت علمی مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران، تهران، ایران

۲. نویسنده مسؤل، دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران y.bagheri1989@yahoo.com

مقدمه

از جمله گروه‌های تروریستی که در چند سال اخیر، منطقه آسیای غربی را مورد هجوم قرار داد و دولت‌های این منطقه را با چالشی اساسی درگیر نمود، گروهی تکفیری است که از آن با عنوان دولت اسلامی عراق و شام^۱ (داعش) یاد می‌شود. در مورد چگونگی شکل‌گیری داعش می‌توان بیان نمود که پس از حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و به بهانه مبارزه با تروریسم، شاخه «القاعده» در این کشور فعال شد و عملیات‌های انتحاری بسیاری در عراق به وقوع پیوست. «القاعده» که مدعی است ماهیتی فراملیتی دارد، گروه «جماعت توحید و جهاد» را به‌عنوان نماینده خود در عراق و به زعامت «ابومصعب زرقاوی» در سال ۲۰۰۴ معرفی کرد (ابراهیم نژاد، ۱۳۹۳). این امر صحنه اجتماعی عراق را برای پذیرش حرکت‌های اسلامی رادیکال آماده‌تر نمود که به دنبال آن، در اواخر سال ۲۰۰۶ میلادی یک گروه نظامی به نام «دولت اسلامی عراق» به رهبری فردی به نام ابوعمر بغدادی در سامرا اعلام موجودیت کرد و در کنار القاعده و جماعت توحید و جهاد قرار گرفت. در آوریل سال ۲۰۱۰ ابوعمر بغدادی توسط نیروهای آمریکایی حاضر در عراق به قتل رسید و ابوبکر بغدادی به جای وی قدرت را به دست گرفت و چهار سال بعد «دولت اسلامی عراق و شام» را پایه‌گذاری کرد. تمایل بغدادی به در پیش گرفتن فعالیت‌های نظامی باعث شد تا نخستین گروه موسوم به «ارتش اهل سنت و جماعت» را با همکاری برخی شخصیت‌های بنیادگرایی - که با وی در اندیشه، خط مشی و هدف همسو بودند- تشکیل داده و در بخش‌هایی از عراق نظیر بغداد، سامرا و دیاله، فعالیت‌های نظامی و مسلحانه‌ای را علیه شیعیان و دولت وقت شکل دهد. بغدادی پس از چندی به همراه گروه خود به شورای مشورتی مجاهدین (وابسته به القاعده) ملحق شد. مخالفان دولت دموکراتیک عراق؛ از جمله بعثی‌ها، سلفی‌ها، تکفیری‌ها و بخشی از عشایر که به اقدام نظامی علیه دولت حاکم تمایل داشتند، در حمایت از بغدادی

زمینه‌های پیدایش و رشد افراطی‌گری در آسیای مرکزی: ... / ۱۸۱

به گروه دولت اسلامی عراق پیوسته و بغدادی نیز با استفاده از این فرصت، به سازماندهی نیروها و اجرای اقدام نظامی علیه دولت وقت مبادرت نمود. بغدادی با شروع تحولات سوریه، با شعار «یاری اهل سنت در سوریه» دست به کار شد و به مدت دو سال در کنار نیروهای مخالف دولت بشار اسد قرار گرفت. وی در آوریل سال ۲۰۱۳ ادغام شاخه جبهه النصره با دولت اسلامی در عراق را با اسم «دولت اسلامی عراق و شام» اعلام کرد (ساوه درودی، ۱۳۹۳: ۹۳-۹۵). داعش که در چنین شرایطی شکل گرفت، یک جریان چندملیتی بود که بالغ بر هزاران مبارز جهادی از تمام دنیا را جذب کرده بود و سازمان اطلاعات عربستان نیز در انتقال این تروریست‌ها از نقاط مختلف به مراکز بحران، نقش مهمی بر عهده داشت. از این رو، هر روز تعداد بیشتری از اتباع کشورهای آسیای مرکزی اعم از مرد و زن، تحصیل کرده و بی‌سواد، فقیر و غنی و پیر و جوان، راهی عراق و سوریه می‌شدند تا به داعش بپیوندند، سلاح به دست گیرند و بجنگند. در میان کسانی که به داعش پیوستند، افرادی از قشرهای گوناگون مشاهده می‌شدند: تاجر، آرایشگر، افراد بی‌سواد، تحصیل کرده، زنان، جوانان و ...؛ حتی برای برخی از این افراد پول اهمیتی نداشت؛ آنها صرفاً تابع ایدئولوژی داعش بودند. از ده‌ها هزار جنگجوی داعش در سوریه، حدود ۲۰۰۰ نفر آنها اهل آسیای مرکزی بودند و برخی از آمارها حتی تعداد آنها را به ۴۰۰۰ نفر نیز می‌رساند. بزرگ‌ترین گروه، گروهی از یک شامل شهروندان ازبکستان و ازبک‌تبارهای دره فرغانه (منطقه‌ای مشترک میان ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان) بودند. تعداد اعضای این گروه در سوریه، از ۲۵۰۰ نفر نیز تجاوز می‌کرد (International Crisis Group, 2015). نکته اینجاست که حضور این نیروها از کشورهای آسیای مرکزی در صفوف داعش، گمانه‌زنی‌هایی را مبنی بر فراهم شدن بستری مطلوب برای حضور احتمالی این جریان در این منطقه به راه انداخته است؛ به‌ویژه پس از آنکه داعش در سال ۲۰۱۷ از عراق و سوریه که پایگاه اصلی آنها بود، بیرون رانده شد و در جستجوی سرزمینی جدید برای ادامه حیات

خود است. این تحلیل‌ها از آن رو می‌توانند رنگ واقعی‌تری به خود گیرند که به یاد داشته باشیم با توجه به بافت غالباً اسلامی جوامع آسیای مرکزی و به تبع آن، رشد جریان‌های اسلامی افراطی همسو با داعش در چند سال گذشته و به‌ویژه پس از فروپاشی شوروی در صحنه اجتماعی این کشورها، شاهد به چالش طلبیدن مشروعیت دولت‌های حاکم از سوی این جریان‌ها هستیم و این امر به یکی از نگرانی‌های اصلی رهبران این کشورها تبدیل شده است. براین اساس، این سؤال اهمیت می‌یابد که داعش از چه زمینه‌هایی برای حضور در آوردگاه آسیای مرکزی بهره‌مند است؟ در پاسخ به این سؤال، با به‌کارگیری نظریه رویارویی با مدرنیته، نویسندگان این مقاله بر این باورند که همسویی جریان‌های افراطی اسلامی در آسیای مرکزی، با سلف خود در غرب آسیا در حوزه‌های اندیشه‌ای و مقابله‌جویی آنها با مدرنیته و مظاهر آن، زمینه‌ای مطلوب برای حضور داعش در آسیای مرکزی است. همچنین، شایان توجه است که حوزه آسیای مرکزی در همان حال که بستری برای حضور داعش است، پیرو شرایطی که بر این کشورها حاکم است، موانعی نیز پیش‌روی نضج چنین جریان‌های افراطی اسلامی قرار داده است. توجه به این امر، ما را به سؤال دومی رهنمون می‌سازد و آن اینکه داعش با چه محدودیت‌هایی برای حضور در آسیای مرکزی مواجه است؟ فرضیه مطرح در پاسخ به این سؤال که از نظریه «دولت ورشکسته» بهره می‌جوید، بر آن است که شکل‌گیری جریان تکفیری داعش، برآمده از درماندگی دولت‌ها در عراق و سوریه بود که توانایی اعمال حاکمیت سرزمینی را ندارند؛ حال آنکه مشخصه همه دولت‌های آسیای مرکزی، اقتدارگرایی و کنترل شدید نخبگان سیاسی بر روندهای جاری در کشور است که اجازه کنش‌های مستقل و در تعارض با اراده حاکمان را نمی‌دهد، که این امر مانعی جدی فراروی داعش در این منطقه است.

نوشتار پیش رو در چند بخش مرتبط با یکدیگر سازماندهی شده است: چارچوب نظری شامل: نظریه مواجهه با مدرنیته؛ نظریه دولت ورشکسته، خاستگاه‌های فکری

اندیشه‌ای پدیده افراط‌گرایی اسلامی، اسلام‌گرایی در آسیای مرکزی و اشکال آن، نگاهی به ماهیت دولت در آسیای مرکزی و درنهایت، نتیجه‌گیری.

بررسی چارچوب نظری

الف) نظریه مواجهه با مدرنیته

پیش از پرداختن به نحوه برخورد اسلام‌گرایان با پدیده مدرنیته، ابتدا باید پاسخی به این سؤال اساسی داد که مدرنیته چیست؟ درواقع، مدرنیته به صورت پدیده‌ای روی نموده که در جای‌جای هستی انسانی مطرح شده و پرسش پیرامون آن نیز به انبوه سؤال‌های انسان پژوهشگر افزوده است. در توضیح این مفهوم باید گفت که مدرنیته^۱ به معنی تجدد و نوگرایی و گرایش به آن است و مدرن^۲؛ یعنی آنچه جدید، نو، معاصر و امروزی است. به انسان متجدد و نوگرا، انسان مدرن گفته می‌شود و مدرنیسم^۳؛ یعنی اصالت دادن به آنچه مدرن و جدید است (محقق و خطیبی قوژدی، ۱۳۹۱: ۳۹). به تعبیری دیگر، مدرنیته یعنی منش و شیوه زندگی امروزی و جدید که تخریب مداوم سنت‌ها و باورهای کهنه‌ای را که با این شیوه زندگی جدید همراه شده‌اند، دنبال می‌کند. از مهم‌ترین ویژگی‌های مدرنیته می‌توان به: اومانیزم و بشرانگاری به‌عنوان ویژگی اصلی روح عصر جدید، تأکید و تکیه بر عقل مدرن و مادی‌گرا، اعتقاد به نظریه پیشرفت تاریخی، جدا کردن اخلاق از تار و پود عالم یا به تعبیری، اعتقاد به جدایی «هست» از «باید» و نهایتاً سکولاریسم اشاره کرد. پس به نظر می‌رسد مدرنیته ذاتاً غیردینی و بلکه دین ستیز است؛ زیرا در جوهر این مفهوم، انکار خدامداری و اثبات بشرمداری نفسانی نهفته است. تفکر مدرن یا کاملاً منکر وجود وحی و هدایت قدسی آسمانی می‌گردد و یا اینکه اگر هم در ظاهر عنادی با وحی

1. Modernity
2. Modern
3. Modernism

قدسی نداشته باشد، اهمیت چندانی به تفکر و حیانی نمی‌دهد و اصالت را از آن عقل کمّی‌اندیش خودبنیاد می‌داند. درحقیقت، با مدرنیته نسبت میان آدمی و هدایت و حیانی دینی قطع می‌گردد و انسان خود را همانند موجودی خودبنیاد، مستقل، ناسوتی و نفس‌مدار و عالم را نیز یکسره بر این مبنا تعریف می‌کند. در ذات مدرنیته، اعراض از حق، دین، وحی و شرایع الهی نهفته است؛ زیرا در تفکر مدرن، اومانیزم حاکم است و بشر خود را در آینه حق می‌بیند و وجود و حقیقت خویش را با خودبنیادی و نفسانیت و وجه ناسوتی تعریف می‌کند (زرشناس، ۱۳۸۳: ۲۳۵-۲۳۶). درنتیجه، از زمان شکل‌گیری این تحول تاریخی در غرب، رویارویی مسلمین با این رابطه به صورت‌های مختلفی شکل گرفت. به تعبیری، در نتیجه ظهور و تهاجم مدرنیته به جهان اسلام، سه واکنش صورت گرفت: واکنش نخست، از سوی روشنفکران تجددخواه روی داد. آنها بر این باور بودند که چاره‌ای جز پذیرش غرب و آموزه‌های آن نیست و بهتر است که از فرق سر تا نوک پا غربی شویم. دومین واکنش از سوی روشنفکران دینی رخ نمود. آنها بر این باورند که اسلام، دین پیشرفت و ترقی است و بسیاری از آموزه‌های غرب در درون سنت اسلامی وجود دارد و با بازخوانی ریشه‌های تجدد از درون سنت، می‌توان به این مهم دست یافت. پاسخ سوم نیز از سوی جریان‌های با عنوان رادکالیسم اسلامی که پاسخ آنها منظور این نوشتار نیز هستند، داده شده که گذشته را می‌خواند تا غرب و مظاهر آن را به تمام معنای نفی و طرد کند (بهادری و دیگران، ۱۳۹۲: ۵۰-۵۱).

آنچه واکنش بنیادگرایی اسلامی علیه مدرنیته و مظاهر آن را برمی‌تابد، افول خداگرایی و ترویج انسان‌گرایی در مدرنیته است. از این‌رو، نظریه «مواجهه با مدرنیته» به عنوان یکی از عوامل مهم در بروز و رشد بنیادگرایی را باید مؤید آن دسته از بررسی‌هایی دانست که بنیادگرایی را بیش از آنکه محصول دین خاصی نظیر اسلام بدانند، آن را محصول تغییرات اجتماعی فراگیرتری می‌دانند که در صورت بروز در هر جامعه دیگر

غیرمسلمانی نیز پیامدهای مشابهی به وجود خواهد آورد. به عبارتی دیگر، بنیادگرایی محصول ناگزیر منابع مذهبی خاص اسلامی نیست؛ بلکه این پدیده یک پاسخ بومی به بحران‌های عمیق اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در جوامع اسلامی است. پژوهشگران جامعه‌شناسی دین اغلب برآنند که جوهره حرکت بنیادگرایی، نوعی اعتراض به روند مدرنیزاسیون و تأثیرات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی اقتصادی آن بر جوامعی است که دست‌کم یکی از مهم‌ترین منابع الهام نظری و عملی نظام‌ها و روابط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و حتی خانوادگی این جوامع «دین» بوده است. پس بنیادگرایی یکی از انواع متعدد واکنش‌های اعتراضی به مدرنیته است که خصلتی دینی دارد (هوشنگی، ۱۳۸۹: ۴-۱۸۳). از این رو، در این چارچوب است که می‌توان ظهور جریان‌های رادیکال اسلامی در غرب آسیا را فهم کرد.

ب) نظریه دولت ورشکسته

اساساً کارویژه دولت‌ها، برقراری نظم و امنیت در داخل و کسب و افزایش قدرت در سطح بین‌المللی است. ایجاد امنیت و حفظ آن، رشد و توسعه اقتصادی، آموزش و پرورش، ایجاد زیربنای ارتباطی سخت و نرم و ... از مهم‌ترین وظایف دولت‌هاست. حال چنانچه دولت‌ها از انجام این وظایف ناتوان شوند، عنوان دولت درمانده سزاوار آنها می‌گردد. همچنین، ویژگی مهم این دولت‌ها وجود کشمکش جدی بر سر قدرت است؛ به گونه‌ای که استقرار قدرت دولتی در آن امکان‌پذیر نباشد (موسوی‌نیا، ۱۳۹۰: ۲۹). بر این مبنا، مادلین آلبرایت، اصطلاح دولت درمانده^۱ را برای کشورهایی به کار برده است که اقتدار مرکزی در آنها ضعیف است یا فاقد چنین اقتداری هستند. نمونه‌های جا افتاده این کشورها، سومالی و افغانستان هستند. از ویژگی‌های اصلی دولت‌های درمانده، از دست دادن کنترل بر ابزارهای

اجبار فیزیکی و فروپاشی آنهاست؛ نوعی چرخه از هم‌پاشی به جریان می‌افتد که تقریباً نقطه مقابل چرخه یکپارچه‌کننده‌ای است که دولت‌های امروزی از طریق آن تشکیل شده‌اند. ناتوانی از حفظ کنترل فیزیکی بر سرزمین و جلب وفاداری مردم، توانایی دولت برای وصول مالیات‌ها را کاهش می‌دهد و بنیه درآمدی آن را به شدت تضعیف می‌کند. از این گذشته، کمک خارجی مشروط به اجرای اصلاحات اقتصادی و سیاسی می‌شود که بسیاری از این دولت‌ها به لحاظ قانون اساسی خود ناتوان از اجرای آن هستند؛ در نتیجه، نوعی چرخه نزول از دست رفتن درآمد و مشروعیت، بی‌نظمی فزاینده و از هم پاشیدن ارتش بستری را به وجود می‌آورد که در آن جنگ‌های جدید به وقوع می‌پیوندد (لیتل و اسمیت، ۱۳۸۹: ۵۲۹) که نمونه‌های آن را امروزه در عراق و سوریه شاهدیم. درحقیقت، دولت‌های ناکام با اتلاف منابع، تولید کالاهای بی‌کیفیت، عدم تخصیص بهینه منابع، بی‌سوادی، مرگ‌ومیر، درآمد سرانه پایین، نوسان و بی‌ثباتی در چارچوب‌های حقوقی تنظیمی، زوال مشروعیت و حمایت مردمی، به بحران‌های سیاسی و اقتصادی و تشویق فساد دامن می‌زنند که نهایتاً به خطر افتادن امنیت ملی، منطقه‌ای و جهانی را به دنبال دارد (خلیلی، ۱۳۸۷: ۷۸). از این‌رو، درماندگی دولت که بهترین مصادیق آن امروزه در غرب آسیا مشاهده می‌شود، عرصه را برای فعالیت‌های تروریستی گروه‌های تندرو فراهم می‌کند و این امر، تهدیدی با ابعاد جهانی است که در وهله نخست، پیامدهای آن متوجه دولت‌هایی خواهد بود که با زوال مشروعیت و بحران عدم پاسخگویی، به مسئولیت‌های خود دست به گریبانند.

خاستگاه‌های فکری - اندیشه‌ای پدیده افراطی‌گری اسلامی

بنیادگرایی اسلامی، پاسخی به بحران‌هایی است که جوامع اسلامی با آن مواجه‌اند. بخش مهمی از این بحران‌ها زاینده مدرنیته است. ورود اندیشه‌های تازه در ردای مدرنیته مانند: اومانیزم، دموکراسی، سکولاریسم، آزادی، حقوق بشر و... با پاسخی سخت از سوی

بنیادگرایانی که به دیدگاه‌های سنتی پایبند بودند و نفوذ غرب و اندیشه‌های غربی را بر نمی‌تابیدند، مواجه گردید. بنیادگرایان بر این باورند که غرب در پی به بند کشیدن جوامع اسلامی است. وحشت آنها از این است که فرهنگ، هویت، ارزش‌ها و هنجارهای اسلامی در سایه فرهنگ جهانی غرب از میان برود. بنیادگرایان به پدیده جهانی شدن نیز سخت بدبین هستند و از آن بیم دارند که آمریکا در سه حوزه اقتصاد، سیاست و فرهنگ، ارزش‌های خود را در جوامع اسلامی درونی کند و اقتصاد بازار آزاد را در کنار سکولاریسم و لیبرال دموکراسی با فرهنگ مبتذل هالیوودی، به مسلمانان تحمیل کند. درحقیقت، رویدادهای ۱۱ سپتامبر شکاف میان مدرنیسم و سکولاریسم غربی با بنیادگرایی اسلامی را بیش از پیش آشکار ساخت. برج‌های دوقلو در نزد افراط‌گرایان اسلامی نماد مدرنیسم غربی بود که باید نابود می‌شد (اسدی و غلامی، ۱۳۹۰: ۶۶-۵۲). از این منظر، داعش که از تحول‌پذیری معرفت دینی سخت در هراس است و با پایبندی به سنت از جریان‌های عصری فاصله گرفته و دیگران را نادیده می‌انگارد، در غرب آسیا سر برآورد و دولت‌های این منطقه را با تهدیدی اساسی روبه‌رو ساخت. البته، در شکل‌گیری چنین جریانی علاوه بر سرخوردگی‌های ناشی از برخورد با مدرنیته و متعاقباً رویکرد امپریالیستی دولت‌های مدرن غربی نسبت به جوامع اسلامی، بی‌شک ضعف و درماندگی دولت‌های عراق و سوریه که با زوال مشروعیت، ضعف خدمات امنیتی، سیستم قضایی ناکارآمد و بحران‌های سیاسی و اقتصادی عدیده همراه هستند، تأثیرگذار بوده است. از این‌رو، فتنه اخیر داعش در عراق و سوریه و ارتکاب انواع خشونت‌های بیرحمانه تروریستی در این کشورها، زنگ خطر حضور این گروه را در آسیای مرکزی و قفقاز گوشزد می‌کند. این احساس خطر وقتی بیشتر می‌شود که بدانیم گروه‌های افراطی در سایه حمایت‌های خارجی و سیاست‌های نادرست دولت‌های حاکم در این مناطق، در سال‌های اخیر در این مناطق رشد داشته‌اند و بعضاً در کلیت خود دارای همسویی‌هایی با جریان داعش هستند. درحقیقت، هواداران

داعش در آسیای مرکزی، تحت تأثیر یک ایدئولوژی افراطی وارداتی هستند که به زعم آنها، نشان‌دهنده استحکام اخلاقی است. با درک این نکته که اساساً افراط‌طلبی اسلامی و اتخاذ رویکردهای خشن علیه دولت‌های حاکم، محصول گفتمان سلفی‌گری در آسیای غربی است؛ از این رو، التزام عقیدتی به «جهاد» و این باور که قرار است فرد درگیر جنگی مقدس برای اجرای اسلام شود، برای بسیاری از مردم آسیای مرکزی دلیل اصلی پیوستن به داعش است (International Crisis Group, 2015). در این راستا، به‌منظور درک عمیق‌تر مسأله اساسی حضور مردمان آسیای مرکزی در صفوف داعش و پیامدهای احتمالی آن برای این منطقه، لازم است به روند اسلام‌گرایی در آسیای مرکزی اشاره شود.

اسلام‌گرایی در آسیای مرکزی و اشکال آن

آسیای مرکزی نخستین بار توسط مسلمانان و در دوران خلافت معاویه به قلمرو اسلامی وارد شد (فوزی و پایاب، ۱۳۹۱: ۳۴). در ادامه و با گسترش اسلام در این منطقه، اقوام متعدد و گوناگونی در آسیای مرکزی، اطراف رود ولگا، شرق و غرب دریای خزر، قفقاز، داغستان و... اسلام آوردند که بیش‌تر از شاخه‌های مختلف نژاد ترک بودند و تمدن و فرهنگ اسلامی-ترکی خاصی را شکل دادند (فوزی و پایاب، ۱۳۹۱: ۳۵؛ به نقل از موسوی بجنوردی، ۱۳۸۷: ۴۹۳). اما بعدها و در قرن نوزدهم که این مناطق به قلمرو روسیه ضمیمه شد و حتی در دوران شوروی، اسلام تحت کنترل مستقیم دولتی غیراسلامی و حتی ضد دین قرار گرفت و از این پس، اعمال مذهبی در این محیط شدیداً ضد اسلامی به حیات خود ادامه داد. این امر بدین دلیل بود که اسلام بیش از آنکه به‌عنوان یک ایدئولوژی شکست‌خورده تلقی گردد، نمودی ریشه‌دار از هویت فرهنگی و میراث مردمان آسیای مرکزی بود و این ویژگی ابزاری سودمند در بقای اسلام بود (akbarzadeh, 2004: 696).

اسلام پدیده‌ای چندوجهی است که به‌گونه‌ای وسیع و عمیق، مسائل فرهنگی-اجتماعی آسیای مرکزی را تحت نفوذ خویش قرار داده است که حتی با وجود دین ستیزی هفت دهه‌ای از سوی شوروی، نه تنها باورها و رفتارهای مذهبی در بین مردم این منطقه دیده می‌شود؛ بلکه آثار نفوذ آن در روابط خانوادگی و مسائل اجتماعی گوناگون نیز به‌روشنی دیده می‌شود (کولایی، ۱۳۹۲: ۱۷۵). در این راستا، برای شناخت بهتر اسلام در آسیای مرکزی می‌توان سه نوع اسلام‌گرایی را در این منطقه از یکدیگر بازشناخت:

۱- اسلام سنتی: ادامه همان نگرش محافظه‌کارانه و نسبتاً کنش‌پذیر اکثریت مسلمانان آسیای مرکزی است که به اذعان بیش‌تر ناظران، این نوع از اسلام به صورت یک ویژگی قومی است تا یک اعتقاد مذهبی؛ یعنی همه مردم منطقه به صورت نمادین می‌خواهند خود را به مسلمانان دیگر معرفی نمایند و همین‌طور مورد شناسایی قرار گیرند (فوزی و پایاب، ۱۳۹۱: ۳۹)؛ هرچند بسیاری از عقاید مذهبی آنها با اسلامی که در منطقه خاورمیانه اجرا می‌شود و یا اسلام راستین تفاوت دارد.

۲- اسلام مورد حمایت دولت: ریشه این نوع از اسلام به جنگ جهانی دوم و تهدیدی که از سوی ارتش هیتلر متوجه سرزمین‌های شوروی شده بود، برمی‌گردد. هنگامی که دولتمردان شوروی خواستار استفاده از توان مسلمانان در جنگ بودند، از آنها حمایت کردند. استفاده از این شکل از اسلام که این آزمون خطیر را با موفقیت پشت سر نهاده بود، پس از فروپاشی نیز از سوی دولت‌های آسیای میانه برای رفع نیازهای خود، در دستورکار قرار گرفت. هرچند قانون اساسی همه این کشورها اصل تفکیک دین از سیاست را پذیرفته است؛ اما دین اسلام تا حد یک ایدئولوژی دولتی صعود کرده است. انگیزه آنان این بود که از هرج و مرجی که می‌توانست از خلاء ایدئولوژیک حاصل از بی‌اعتباری مارکسیسم-لنینیسم به وجود آید، جلوگیری کنند و همچنین، ضمانت اخلاقی را برای رفتار شهروندان ایجاد کرده باشند. اسلام مورد حمایت دولت‌های کنونی آسیای مرکزی بر

پایه تعالیم اسلام اهل سنت و مکتب فقه حنفی است. توجه اصلی در سطوح دولتی به زعم آنان، ترویج اسلام خوب؛ یعنی آنچه برای توسعه کشور مفید بوده و دور ساختن اسلام بد به عنوان تهدیدی علیه ثبات کشور است.

۳- اسلام رادیکال: امروزه در آسیای مرکزی، قرائتی از دین را که به زعم معتقدان آن درصدد زدودن اسلام از تحریفات ناشی از گذر تاریخ و مرور ایام است، در طبقه‌بندی جزو اسلام رادیکال قرار می‌دهند. این جریان به پیروی از جریان ریشه‌دارتر رادیکالیسم اسلامی غرب آسیا، ضمن چالش با انگاره‌های عصر مدرن، مشروعیت دولت‌های حاکم و حمایت آنها از اسلام رسمی را زیر سؤال می‌برد و ضمن کوشش برای ایجاد تحول بنیادین در ساختار سیاسی، درصدد طرح الگوی مطلوب خود-خلافت- هستند. تکوین رادیکالیسم اسلامی در آسیای مرکزی عمدتاً تحت تاثیر جریان‌های اسلام‌گرای خارج از منطقه بوده‌اند که در اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی وارد منطقه شده و به تدریج با سرمایه‌گذاری‌های کشورهای نظیر عربستان و حمایت آمریکا رشد نموده‌اند. البته، رفته رفته سلفی‌گری در آسیای مرکزی از سوی کشورهای دیگر نظیر پاکستان، ترکیه، قطر و... نیز مورد حمایت قرار گرفت. اولین جریان‌های تندرو که وارد آسیای مرکزی شدند، عمدتاً شامل گروهی از دانشجویان مسلمان و از کشورهای چون: اردن، عراق و افغانستان بودند. این دانشجویان «گروه تاشکند» را پی‌ریزی کردند تا در دانشگاه‌های آسیای مرکزی گروه‌های زیرزمینی تشکیل دهند و بیش‌تر به آموزش‌های وهابی رو کردند (فوزی و پایاب، ۱۳۹۱: ۴۱). البته، نحوه ارتباط مردمان آسیای مرکزی با اندیشه‌های رادیکال اسلامی تنها به همین جا ختم نمی‌شود؛ از آن‌رو که هر ساله جوانان بسیاری از این منطقه برای تعلیم آموزه‌های اسلامی وارد مدارس دینی پاکستان، مصر و ترکیه می‌شوند؛ ضمن اینکه همه کشورهای آسیای مرکزی اینک به سازمان کنفرانس اسلامی پیوسته‌اند و بدین ترتیب، پیوندهایی با جهان اسلام وجود دارد که

زمینه‌های پیدایش و رشد افراطی‌گری در آسیای مرکزی: ... / ۱۹۱

این امر نیز بر روندهای اسلامی در آسیای مرکزی اثرگذار بوده است (پایگاه اطلاع رسانی حوزه، ۱ اردیبهشت ۱۳۸۶).

بر این اساس، برای آگاهی بیش‌تر از محتوای بنیادگرایی در آسیای مرکزی، به دو مورد از مهم‌ترین جریان‌های رادیکال موجود در این منطقه اشاره می‌شود.

حزب التحریر^۱

حزب التحریر به سال ۱۹۵۳ توسط مهاجران فلسطینی به رهبری شیخ تقی‌الدین النبهانی در عربستان و اردن بنا نهاده شد. النبهانی معتقد است اذهان مسلمین به دلایل شرایط عصر کنونی که متأثر از مدرنیته و پیامدهای آن است، فرسوده شده است و سیستم حکومت‌های فعلی که بر ممالک اسلامی تحمیل شده است، باید با ایجاد یک دولت واحد به جای چندین دولت در تمام دنیای اسلام تعویض شود. حزب التحریر به کسب حمایت‌های توده مردم معتقد و بر آن است که روزی همین توده به سرنگونی حکومت‌های آسیای میانه مبادرت خواهند کرد. حزب التحریر از دستاوردهای فرهنگ‌های جوامع غیراسلامی استقبال می‌کند؛ اما دولت سیاسی مدرن را نمی‌پذیرد و هرگونه علاقه و توجهی به ملی‌گرایی، دموکراسی، سرمایه‌داری، یا سوسیالیسم را که همگی مفاهیم غربی هستند، رد می‌کند. حزب التحریر در اندیشه ایجاد حاکمیت اسلامی است؛ اما باورهای ساده‌انگارانه آن عاری از دورنمای تاریخی و یا تمایل به پذیرش سنن اسلامی آسیای میانه است. برای نمونه، این حزب به شدت مخالف تصوف است که سابقه تاریخی طولانی در آسیای میانه دارد. حزب التحریر مانند وهابیون سخت ضد شیعه‌اند و معتقدند همه مسلمانان شیعه مذهب با به-قدرت رسیدن این جنبش از آسیای میانه بیرون خواهند شد. این حزب به محبوب‌ترین و گسترده‌ترین جنبش پنهانی در ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان مبدل شده است. هدف

1. Hizb.ut.Tahrir

اصلی این حزب، یکپارچه کردن آسیای میانه، استان سین کیانگ چین و بالأخره تمام امت اسلام تحت حکومتی است که خلافت راشده را دوباره برپا کند (رشید، ۱۳۸۷: ۱۴۹-۱۷۴). به‌طور کلی، ایدئولوژی ساده‌انگارانه و تک‌بعدی حزب التحریر رفته‌رفته پایگاه اجتماعی خود را تقویت کرده است؛ زیرا پیام مؤکدش این است که استقرار خلافت همه مشکلات را رفع خواهد کرد و جامعه مطلوب و آرمانی را به وجود می‌آورد. از این رو، جوانان مایوس آسیای میانه فعالان حزب التحریر را منجیان خود تصور می‌کنند (گروه بین‌المللی بحران، ۱۳۸۳: ۵۱-۹۹).

حرکت اسلامی ازبکستان^۱

حزب اسلامی ازبکستان که به نام «جنبش اسلامی ترکستان» نیز شناخته می‌شود، در سال ۱۹۹۹ تأسیس شد که از تندروهای سلفی- تکفیری تشکیل شده بود و عمدتاً از ازبکستان بوده‌اند؛ ولی شامل تمامی ملیت‌های آسیای مرکزی می‌شود (شیرازی و مجیدی، ۱۳۸۲: ۱۴۹-۱۵۰). مسأله مورد تأکید حرکت اسلامی ازبکستان، کنار نهادن اسلام کریم اف و حکومتش از قدرت و تأسیس دولت اسلامی در ازبکستان است. از این رو، به‌کارگیری خشونت در راه جهاد علیه رژیم کریم اف مشروع و ضروری به نظر می‌رسد. تهدیدی که این جنبش متوجه ثبات سیاسی در ازبکستان و سایر کشورهای آسیای مرکزی می‌کند واقعی و جدی به نظر می‌رسد. حرکت اسلامی ازبکستان در افغانستان و تاجیکستان مستقر شده و کاملاً آماده نفوذ به مرزهای نفوذپذیر جمهوری‌های آسیای مرکزی است (akbarzadeh, 2004: 697-698). این جنبش به‌عنوان یکی از عواملی که ثبات آسیای مرکزی را تهدید می‌کند، تحت رهبری جمعه‌نمگانی کاریزماتیک، دامنه جهاد خود را به کل آسیای میانه گسترش داده است. فعالیت جنبش اسلامی ازبکستان به‌گونه‌ای تحت تأثیر

1. Islamic Movement of Uzbekistan (IMU)

زمینه‌های بیدایش و رشد افراطی‌گری در آسیای مرکزی: ... / ۱۹۳

اندیشه‌های افراط‌گرایان مسلمان در دیگر نقاط جهان اسلام قرار داشته است (کولایی، ۱۳۸۴: ۲۱۸). عضو برجسته دیگر این جنبش طاهر یولداشف است. این دو خواهان اجرای شریعت به‌طور کامل در ازبکستان‌اند. از نظر آنها، این امر تنها با از بین بردن نظام سیاسی تحت رهبری کریم اف میسر می‌شود. آنچه پیکارجویی اسلامی در ازبکستان را - که در قالب حرکت اسلامی ازبکستان خود را نشان داده است - از احزاب احیاگرای اسلامی دیگر متمایز می‌کرد، این بود که اینان هیچ احترامی برای اسلام رسمی قائل نبودند، تحمل سنن را نداشتند و هراسی از رژیم سیاسی‌ای که آن را در لبه فروپاشی می‌دیدند، به دل راه نمی‌دادند. پیرامون شخصیت نمنگانی می‌توان گفت که هیچ یک از دوستان و متحدان سابق نمنگانی او را واجد درک عمیقی از اسلام نمی‌دانند. یولداشف بعداً اهداف فعالیت‌های حرکت اسلامی را در مصاحبه‌ای با صدای آمریکا این‌گونه بیان کرد: «اهداف فعالیت‌های حرکت اسلامی، اول مبارزه با ظلم و تعدی در کشورمان، رشوه‌خواری، نابرابری و همچنین، رها ساختن برادران مسلمانمان از زندان است.» یولداشف وعده برپایی یک حکومت اسلامی را داد:

ما اعلام جهاد می‌کنیم تا یک حکومت اسلامی را ایجاد کنیم. ما می‌خواهیم الگوی اسلامی را که از زمان پیامبر برایمان باقی مانده است، به عمل آوریم...» (رشید، ۱۳۸۷: ۱۷۵-۱۹۵).

به‌طور کلی، به نظر می‌رسد به لحاظ اندیشه‌ای و با توجه به ظرفیتی که در محیط آسیای مرکزی مشاهده می‌شود، به صورت بالقوه شرایط برای رخنه جریان‌های تکفیری و از آن پس، برهم زدن نظم عمومی و امنیت داخلی فراهم است؛ اما علی‌رغم این انگاره تهدیدآمیز برای جمهوری‌های آسیای مرکزی، مشاهده می‌شود که جریان افراط‌گرایی اسلامی در این منطقه موفقیت چندانی کسب نکرده است و در قالب گروه‌های زیرزمینی به حیات خود

ادامه می‌دهند. این امر به نظر می‌رسد ارتباط استواری با ماهیت دولت و ساخت قدرت در این جمهوری‌ها دارد که در ادامه به آن اشاره می‌شود.

نگاهی به ماهیت دولت‌های آسیای مرکزی

همان‌گونه که پیش‌از این بیان شد، دولت‌های در مانده به واسطه بحران در انجام کارویژه هایشان بستری مناسب برای ایجاد جنگ‌های جدید فراهم می‌کنند. بر این مبنا، ضعف و درماندگی دولت‌های عراق و سوریه در رشد و اثرگذاری داعش در این کشورها تأثیر مستقیم داشته است. درحقیقت، رادیکالیسم اسلامی نیازمند فرصتی برای ظهور و به چالش طلبیدن وضع موجود و طرح مدینه‌ای فاضله بود که این فرصت در عراق و سوریه فراهم شد؛ اما علی‌رغم آنچه گاه و بیگاه از سوی رسانه‌ها و تحلیلگران در مورد احتمال قریب به یقین ایجاد جبهه‌ای جدید از سوی داعش در آسیای مرکزی مطرح می‌شود، به نظر می‌رسد این تحلیل‌ها از آن رو که نتوانسته‌اند تفاوت‌های جدی میان ماهیت و عملکرد دولت‌ها در آسیای مرکزی با عراق و سوریه را درک کنند، راه به خطا رفته‌اند. بر این اساس، در خصوص ماهیت دولت‌های آسیای مرکزی می‌توان گفت در اینکه رژیم‌های حاکم بر اکثر کشورهای منطقه را چگونه می‌توان تعریف کرد، اختلاف نظر وجود دارد؛ اما آنچه مسلم است، این است که این رژیم‌های سیاسی نه ایدئولوژیک و کمونیست برگرفته از حزب کمونیست سابق‌اند و نه اینکه نظام‌هایی کاملاً سکولار و دموکراتیک‌اند. در دوران شوروی این جمهوری‌ها هم ایدئولوژیک بودند و هم کمونیست؛ اما با فروپاشی شوروی، ایدئولوژیک بودن این کشورها منتفی شد و سکولار بودنشان نیز به اندازه کمی خدشه‌دار شد؛ چون سنت‌های قومی- قبیله‌ای نقش مهمی در نظام‌های سیاسی جدید یافت؛ درعین حال یک نظام کاملاً مبتنی بر آزادی عمومی شکل نگرفت. از جهت نوع حکومت، عموماً نظام‌های ریاستی و از جهت گرایش‌های سیاسی، توتالیتر هستند؛ در عین اینکه

زمینه‌های پیدایش و رشد افراطی‌گری در آسیای مرکزی: ... / ۱۹۵

عنوان جمهوری بر خود نهاده‌اند؛ اما نظام‌هایی تمامیت‌خواه هستند و نقش رهبران سیاسی بسیار برجسته است (سنایی، ۱۳۹۰). حتی با وجود گذشت بیش از دو دهه از فروپاشی شوروی، گرچه پنج جمهوری آسیای مرکزی با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند؛ با این حال، به هیچ یک از آنها نمی‌توان برجسب دموکراتیک بودن زد و یا حتی نمی‌توان ادعا کرد که در این سال‌ها پیشرفتی اساسی به سوی فعالیت‌های دموکراتیک داشته‌اند (Boonstra, 2012).

این امر بیش‌تر از آن روست که به دنبال فروپاشی شوروی و استقلال کشورهای آسیای مرکزی، رهبران سابق حزب کمونیست شوروی در اغلب این کشورها سر برآوردند و به آسانی زمام امور را به‌دست گرفتند (Jones Luong, 2004: 1-2). در نتیجه، توسعه سیاست‌های اقتدارطلبانه در این منطقه از همان آغازین روزهای استقلال تنها به یک دولت محدود نبود. نشانه آشکار گذار به سلطه‌گری در همه کشورهای این منطقه پدیدار شد. در اواخر دهه ۱۹۹۰، تقریباً همه کشورهای آسیای مرکزی در نقض حقوق بشر به صورت گسترده و سازمان‌یافته و تلاش برای سرکوب نه تنها نیروهای مخالف؛ بلکه هر صدای مستقلی همساز بودند (Melvin, 2001). نتیجه آن شد که توتالیتاریسم حاکم بر جوامع آسیای مرکزی که اپوزیسیون داخلی را رقیب جدی خود یافته بودند، مانعی جدی در مسیر فعالیت‌های اسلام‌گرایانه‌ای که رنگ و بوی سیاسی و برهم زننده وضع موجود دارد، ایجاد نمود. از این‌رو، ثبات سیاسی نسبی که در این جمهوری‌ها وجود دارد، نشان‌دهنده آن است که رهبران سیاسی، اسلام‌گراها را به‌خوبی مدیریت کرده‌اند. همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، این ثبات نه از طریق دموکراتیزه شدن جامعه؛ بلکه به وسیله کنترل بر آن میسر شده و این، از آن روست که همه رهبران جمهوری‌های باقی‌مانده از شوروی، دارای تجربه‌ای طولانی از اقتدارگرایی و استبداد هستند. رهبران جمهوری‌های آسیای مرکزی در عمل نشان داده‌اند که در برابر فرایند دموکراتیک بیش‌تر مقاومت می‌کنند؛ به‌طوری که نخبگان مزبور با چالش توسعه احزاب سیاسی مواجه شده‌اند (dannreuther, 1994: 4-6)؛ اما در همان حال که

واکنشی شدید در برابر توسعه این احزاب نشان داده‌اند، کماکان با روش‌های اقتدار آمیز قدرت خو گرفته‌اند (malik, 1994: 206). از این‌رو، به‌طور کلی آنچه مشاهده می‌شود، این است که این پنج کشور به جای آنکه آزادی مذهبی را رواج دهند و درعین‌حال از قوانین اساسی سکولار خود محافظت نمایند و بکوشند با بهره‌گیری از تجربیات اروپایی‌ها و یا آسیایی‌ها به اصلاح و تربیت صحیح جهادی‌ها بپردازند، با دید تنگ‌نظرانه به عرصه قدرت و به واسطه استفاده از قوانین شدید، به حذف رقبای اسلام‌گرای خود مبادرت ورزیده و در این عرصه از هیچ تلاشی فروگذار نکرده‌اند.

نتیجه‌گیری

تهدید رادیکالیسم اسلامی در آسیای مرکزی که تحت تأثیر مجموعه‌ای از عوامل بیرونی و درونی گسترش یافته، امروزه دولت‌های این منطقه را با چالشی اساسی درگیر کرده است. با فروپاشی نظام شوروی، این جمهوری‌ها دوباره به دامان اسلام بازگشتند. مسلمانانی که دهه‌ها تحت سیاست‌های ضد مذهبی و یکسان‌سازی هویتی نظام شوروی قرار داشتند که سبب شد تا حدی باورهای اصیل اسلامی خود را فراموش کنند، به موازات فروپاشی شوروی و استقلال کشورهایشان، ارتباط خود را با کشورهای اسلامی از نو گسترش دادند. پیامد این ارتباطات این شد که جنبش‌های مذهبی این منطقه، از آرمان‌ها و اهداف و مشی مبارزاتی جنبش‌های مذهبی ریشه‌دار کشورهای اسلامی آگاهی یافتند و از آنها الگوبرداری کردند. غالب این جنبش‌ها که به دنبال احیای خلافت اسلامی هستند، رویکردی سلفی و ضد مدرنیته دارند. همانندی در ماهیت، اهداف و غایت جنبش‌های اسلامی آسیای مرکزی با جریان ساختاریافته‌ای که برای چندین سال غرب آسیا را ملتهب ساخت و خود را دولت اسلامی عراق و شامات معرفی می‌کرد و تأثیرپذیری هر دوی این جریان‌ها از طالبانیسم در افغانستان، نگرانی‌های پیرامون حضور داعش در آسیای مرکزی را جدی ساخته است. از

زمینه‌های بیدایش و رشد افراطی‌گری در آسیای مرکزی: ... / ۱۹۷

این‌رو، پیکارجویان آسیای مرکزی علی‌رغم همه محدودیت‌هایی که رژیم‌های حاکم همواره فراروی آنها قرار داده‌اند، سال‌هاست ساز مخالف با رژیم‌های فاسد در کشورهای خود را کوک کرده‌اند و با توجه به بستری که برای سلفی‌گری در بطن جامعه وجود دارد، به نظر می‌رسد فرصت مناسبی برای ایجاد جبهه‌ای جدید از سوی داعش در این منطقه فراهم آمده است. آنچه این تهدید را جدی‌تر ساخته، پایان کار داعش در عراق و سوریه است. با این همه، آنچه در مسیر حضور داعش و اساساً سلفی‌گری در آسیای مرکزی مانع ایجاد می‌کند، در این نکته نهفته است که اگر گروه تکفیری داعش موفق شد در عراق و سوریه حضور یابد و بخش‌هایی از قلمرو این کشورها را به اشغال خود درآورد و خلافت بر این کشورها را ادعا کند، به علت ساخت قدرت در این دو کشور و ناتوانی دولت‌ها در برقراری نظم، امنیت و اعمال حاکمیت سرزمینی بود. به تعبیر دیگر، در این دو کشور با پدیده‌ای به نام دولت‌های شکست‌خورده مواجه هستیم که عرصه را برای گروه‌های تکفیری هموار می‌کنند و این درحالی است که اساساً یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های دولت‌ها در آسیای مرکزی، وجود نوعی نظم و ثبات نسبی است که در سایه اقتدارگرایی دولت‌های حاکم بر این کشورها فراهم آمده است. از این رو، به نظر می‌رسد ماهیت متصلب و اقتدارآمیز دولت در آسیای مرکزی، اجازه تحرکات خارج از چارچوب‌های رسمی را به هیچ‌جریانی نمی‌دهد و از این جهت، داعش با مانعی جدی در مسیر تسخیر جوامع آسیای مرکزی و به‌چالش‌طلبیدن دولت‌های حاکم آن مواجه است. نتیجه آن‌که چنانچه از دریچه مواجهه اسلام سلفی با مدرنیته و مظاهر آن و نیز همسانی در عقاید جریان‌های مذهبی تندروی موجود در آسیای مرکزی و آسیای غربی در باب مدرنیته به مسأله نگریسته شود، داعش از فرصتی مناسب برای حضور در آسیای مرکزی برخوردار است؛ اما چنانچه از زاویه ساخت دولت و قدرت در آسیای مرکزی به مسأله نگریسته شود، پیرو مشخصه‌های دولت در آسیای مرکزی، سناریوی حضور داعش در این منطقه اگر

نگوییم منتفی است، دست‌کم با محدودیت‌هایی جدی مواجه است. بر این اساس، می‌توان پیش‌بینی کرد که چنانچه رژیم‌های حاکم بر این جمهوری‌ها در زمینه توسعه سیاسی، رفع تبعیض‌های قومی-مذهبی، بهبود شرایط اقتصادی و سهیم نمودن جریان‌های معتدل اسلامی در قدرت، سازوکارهای مطلوبی را در دستورکار فوری خود قرار دهند، آنگاه سایه تهدید داعش و افراط‌گرایی از سر این منطقه برداشته خواهد شد؛ اما در غیر این صورت، این رژیم‌ها هیچ جذابیتی برای مردمان خود نخواهند داشت. در چنین وضعیتی، هر جریانی که شعارها و آرمان‌های مساوات‌طلبانه و ضدمشی نظام حاکم سر دهد، بدون شک مورد اقبال عمومی واقع خواهد شد. در چنین اوضاعی، داعش با طرح ایده احیای خلافت اسلامی و بازگرداندن غرور و شأن مسلمانان آسیای مرکزی، چه بسا گمشده اینان قلمداد شود.

منابع

- اسدی، علی و طهمورث غلامی. (۱۳۹۰). «واکاوی بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه»، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، ش ۲۸۳، بهار، صص ۴۰-۵۹.
- خلیلی، محسن. (۱۳۸۷). «پیوند نظریه ورشکستگی دولت‌های ناکام با دومینوی انقلاب‌های رنگی در منطقه اوراسیا»، *مجموعه مقالات ایران و مطالعات منطقه‌ای: آسیای مرکزی*، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- رشید، احمد. (۱۳۸۷). *جهاد؛ اسلام پیکارجویانه در آسیای مرکزی*، مترجم: جمال آرام، تهران: محمدابراهیم شریعتی افغانستانی (عرفان).
- ساوه درودی، مصطفی. (۱۳۹۳). «گروهک تروریستی داعش؛ برآیند تنازعات و ناامنی‌های منطقه‌ای»، *امنیت پژوهی*، سال سیزدهم، ش ۴۵، بهار، صص ۸۹-۱۰۸.
- سنایی، مهدی. (۱۳۹۰). *روابط ایران و آسیای مرکزی؛ روندها و چشم‌اندازها*. تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
- سنایی، مهدی. (۱۳۹۰). *سیاست و حکومت در آسیای مرکزی و قفقاز* (جزوه دانشگاهی مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه تهران).
- شیرازی، ابوالحسن و محمدرضا مجیدی. (۱۳۸۲). *سیاست و حکومت در آسیای مرکزی*، تهران: قومس.
- طباطبایی، محمدرضا و عبدالحمید افروخته. (۱۳۹۰). *بازشناسی بنیادگرایی و سلفیه در دوران معاصر با تأکید بر طالبان و القاعده، در بنیادگرایی و سلفیه*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- فوزی، یحیی و بهروز پایاب. (۱۳۹۱). «جریانات اسلام‌گرا در آسیای میانه»، *مطالعات سیاسی جهان اسلام*، سال اول، ش ۴، زمستان، صص ۳۳-۵۹.
- کولایی، الهه. (۱۳۹۲). *سیاست و حکومت در آسیای مرکزی*، تهران: سمت، چاپ پنجم.

_____ (۱۳۷۷). «روند نوگرایی اسلامی در آسیای مرکزی»، مجله دانشکده حقوق و

علوم سیاسی، ش ۳۹، بهار، صص ۲۰۱-۲۱۸.

_____ (۱۳۸۴). «زمینه‌های بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی»، مجله دانشکده

حقوق و علوم سیاسی، ش ۶۷، بهار، صص ۲۰۱-۲۲۴.

گروه بین‌المللی بحران (۱۳۸۳). اسلام رادیکال در آسیای مرکزی؛ واکنش به حزب

التحریر، ترجمه: احسان موحدیان، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

لیتل، ریچارد و مایکل اسمیت (۱۳۸۹). دیدگاه‌هایی درباره سیاست جهان، مترجم:

علی‌رضا طیب، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

محرر، احمد و محمد خطیب قوژدی (۱۳۹۱). «بررسی رابطه مدرنیته با بنیادگرایی اسلامی

بر اساس مفهوم نوستالژی»، مطالعات سیاسی جهان اسلام، سال اول، شماره دوم،

تابستان، صص ۳۵-۵۷.

مسعودنیا، حسین و سید داوود معصومی (۱۳۸۷). «بنیادگرایی در آسیای مرکزی؛ تداوم

تقابل هویت‌ها»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۶۴، زمستان، صص ۲۷-۴۷.

هوشنگی، حسین (۱۳۸۹). «نقش مدرنیته در توسعه بنیادگرایی در جهان اسلام»، دانش

سیاسی، سال ششم، شماره اول، بهار و تابستان، صص ۱۸۱-۲۱۰.

ابراهیم‌نژاد، محمد (۱۳۹۳). داعش: بررسی انتقادی تاریخ و افکار، قم: مؤسسه مطالعات

بنیان دینی اندیشکده ادیان، چاپ سوم.

موسوی نیا، سیدرضا (۱۳۹۰). «خاورمیانه و چالش دولت‌های ورشکسته از دیدگاه امنیت

بین‌الملل»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش ۲۸۳، بهار.

زرشناس، شهریار (۱۳۸۳). واژه‌نامه فرهنگی سیاسی، تهران: صبح.

زمینه‌های پیدایش و رشد افراطی‌گری در آسیای مرکزی: ... / ۲۰۱

بهادری، بهنام و دیگران. (۱۳۹۲). «بررسی تأثیر مدرنیسم در به‌وجود آمدن بنیادگرایی اسلامی (مطالعه موردی نووهاییسم)»، *دوفصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام*، سال دوم، ش ۶ و ۵، بهار و تابستان.

موسوی بجنوردی، کاظم. (۱۳۸۷). *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱۵، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.

جلوه‌های اسلام در آسیای مرکزی، در: پایگاه اطلاع رسانی حوزه. (۱۳۸۶/۲/۱) ش ۲۰۵،

www.hawzah.net/fa/magazine/view/3814/4864/40489/

Jones Luong, Pauline. (2004), *The Transformation of Central Asia: State and Independence*, Cornell University Press.

Akbar Zadeh, s. (2004). Keeping central Asia stable. *Third World Quarterly*, 25(4), 689-705

Boonstra, J. (2012, may 23). Democracy in Central Asia: Sowing in unfertile fields? Retrieved April 12, 2013, from Eucam :

http://www.eucentralasia.eu/uploads/tx_icticontent/PB-EUCAM-23.pdf

Dannreuther, Ronald, (1994), ‘‘ Creating New States in Central Asia’’, *Adelphi Paper*, No. 288.

International Crisis Group Policy Briefing, *Syria Calling: Radicalization in Central Asia*, Bishkek/Brussels, 20 January 2015, available at:

[http://www.crisisgroup.org/~media/Files/asia/central-asia/b072-syria-calling-radicalisation-in-central-asia.pdf](http://www.crisisgroup.org/~/media/Files/asia/central-asia/b072-syria-calling-radicalisation-in-central-asia.pdf)

Malik, Hafeez, (1994), ‘‘ Central Asia Its Strategic Importance and Future Prospects (New York: ST Martins Press).

Melvin, N. J. (2001). *Authoritarian Pathways in Central Asia: A Comparison of Kazakhstan, the Kyrgyz Republic and Uzbekistan*. Retrieved from [ecpr: http://ecpr.eu/events/paperdetails.aspx?paperid=5235 & eventid=45](http://ecpr.eu/events/paperdetails.aspx?paperid=5235&eventid=45)

The Grounds of Emergence and Growth of Extremism in Central Asia: The Case Study ISIS

Mohammad Reza Majidi: Associate professor, regional studies department, Tehran University

Yousef Bagheri (corresponding author)¹: Ph.D. student in Central Asian Studies, Tehran University.

Received on: 14.8.2017

Accepted on: 23.4.2018

Abstract:

One of the Takfiri groups which in recent years has committed violence and extremism in South West Asia is a group called Islamic State of Iraq and Syria (ISIS). This group grew up in a context of lack of democracy and citizen's right, political and social unawareness and with the logistic and financial support of regional and extra-regional power could survive for half a decade and put a serious challenge to regional governments in West Asia. ISIS as a group with extremist ideology and with its nature, objectives and a prospect which it draws for itself is a potential threat for Central Asian countries. The present article by applying the theory of confrontation with modernity and the theory of failed state wants to examine the possibility or impossibility of the emergence of ISIS in Central Asia. The authors of the article are of the view that a section of Islamist in Central Asia due to their opposition to modernity may come under the influence of ISIS thinking and this paves the ground for their presence in Central Asia specially that ISIS is leaving Syria and Iraq and they are searching for new places to continue their presence. Nevertheless the existence of authoritarian and relatively stable governments in Central Asia limits the possibility of the presence of this group. The methodology used in the paper is descriptive-analytical and the data have been collected from library sources and internet sites.

Keywords: ISIS, West Asia, Central Asia, extremism, excommunication, modernity, failed state.

1. y.bagheri1989@yahoo.com